بسم الله الرحمن الحیم

درس خارج فقه 29/ 11 / 1392

بحث در مورد ادله وثاقت یزید کناسی بود، دلیل اول این بود که گفته شده یزید کناسی همان یزید ابو خالد قماط است ، استدلالی از مرحوم آقای خویی نقل کردیم که در این استدلال بنابر تقریراتشون نکته ای را اشاره کرده بودند که از کلام شیخ طوسی استفاده میشود که یزید ابو خالد قماط همان یزید کناسی است، ولی از کلام برقی استفاده میشود که یزید کناسی غیر از ابو خالد قماط است، و کلام برقی مقدم است چون تقدم طبقه دارد و به راویان نزدیکتر هست ، بنابراین قول او مقدم است، در جلسه قبل در قسمتهای مختلف این استدلال بحث کردیم، یک نکته باقی ماند و آن این سات که ما گفتیم باید مولّف اولیه این اطلاعات را بررسی کنیم ،در رجال برقی ، خوب ما ظاهرا قبل از رجال برقی که این اطلاعات از کسی قبل از او گرفته شده باشد ما سراغ نداریم ،ولی رجال شیخ طوسی اطلاعات این قسمتش از برقی گرفته شده است این که یزید ابو خالد قماط آورده نشده این کأنّ نشانگر این است که اگر کسی بخواهد استدلال کند بگوید که ابن عقده یزید ابو خالد قماط را کأنّ با یزید کناسی یکی نمیدانسته است، حالا یک نکته ای در این بحث هست که اصلا این رجال موجود برای برقی هست یا نیست؟ صاحب قاموس الرجال استدلالاتی میکند، سه تا نکته در استدلال ایشان است ، ایشان میگوید ،یک بحثی از قدیم مطرح بوده که مولف رجال برقی ، احمد برقی است ؟یا محمد برقی پدرش هست؟ایشان میگه هیچ کدام ، اما اینکه احمد برقی به دلیل اینکه اسم خود احمد برقی در این کتاب آمده است، و به اینکه مولف کتاب است اشاره نشده است، و مرسوم نیست اسم مولف بیاد و به مولف بودن اشاره نشود، شیخ طوسی در فهرست که اسم خودش را می آورد میگه مصنف هذا الفهرس، این یک نکته ،اما یک نکته اینکه اسم پدرش ابو عبدالله خالد برقی در این کتاب ذکر شده ، و ذکر نشده که پدرم هست،این پیداست که پدرش نیست ، نکته سوم اینکه از کتاب سعد مطلب نقل میکند که ظاهرا مراد از کتاب سعد ، سعد بن عبدالله هست که کتاب رجالی داشته و سعد بن عبدالله از احمد برقی متاخر است، احمد برقی جزء مشایخ سعدبن عبدالله است بنابراین این برای او نیست، و نکاتی را ذکر میکنه که برای مثلا پسر احمد برقی ،عبدالله شاید باشد، احتمال دیگه اینکه برای نوهء او،احمد باشد و بیاناتی دارد که سهو اللسان هم در قاموس الرجال رخ داده است ،عمدهء استدلالی که اینجاست ، شبیه همین استدلال هم در محمد بن خالد برقی هم این استدلالات به طریق اولی نفی میکند دیگه، وقتی پسر نشد پدرش به طرق اولی. عمدهء استدلال آن استدلال اول و دوم است ، و الا اینکه از کتاب سعد نقل کردن ،آنچنان استدلال قویی نیست ممکن سعد ولو اینکه شاگرد احمد بن محمد بن خالد برقی هست ولی ممکن تالیف کتاب سعد قبل از او باشد ، خوب این یکجایی از کتاب شاگردش مطلبی نقل کرده باشد خیلی دور از ذهن نیست، اما اینکه اسم احمد بن ابی عبدالله برقی را بیاورد و هیچ تصریح نکند ، خلاف معهود است ، یعنی به نظر نمیرسد این تعبیر ، تعبیر مأنوسی باشد، یا اسم پدرش را بیارود هیچ تصریحی نکند، این قرینهء بدی نیست، من قویترین احتمالی که به ذهنم میرسید در مولف این کتاب، این است که برای نوهء برقی باشد که صاحب قاموس الرجال هم نهایتا همین را ترجیح میدهد، ،آن نوه احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی هست، یک مویّدی که رای اینکه این برای نوه باشد اینکه از بعضی از نقلیات استفاده میشود که این احمد بن عبدالله رجالی بوده ، در رساله ابی غالب زراری در ذیلش یک عبارتی هست ، تکمله ء رساله ابی غالب زراره که برای حسین بن عبیدالله است، صفحه 189 عبارت این است،**وجدت ایضاً فیما ذکره الحسن بن حمزة بن علیّ بن عبدالله علویّ الحسینیّ الطبری رضی الله عنه ، قال سمعت محمد بن امیذ وار** ( امیذ وار همین امید وار هست که در قدیم دال را ذال تلفظ میکردند ) **یقول حضرة مجلس حسن بن علیِّ الموسوم بالناصب صاحب طبرستان و قد روی حدیثاً عن حمران بن اعین قال ابو جعفربن امیذ وار فنظر الیّ الشیخ** (**یعنی ناصر کبیر ثم اومع بیده الیّ هکذا الأخوان** (با دست اشاره کرده)**یعنی حمران و زراره وقدّر انّهما أخوان فقط فقال لیس لهما ثالث**، تصور میکرده اینها دوتا برادرند ، حمران وزراره ، **قال الحسن بن حمزه فکنت علی هذا دهرا**، خیال میکردم اینها دوتا برادر هستند، **الی أن اجتمعت مع ابی جعفر احمد بن ابی عبدالله البرقی و محمد بن جعفر المؤدّب** ، این احمد بن ابی عبدالله البرقی در عبارت غلط است ، این شخص احمد بن عبدالله برقی است، این را کار کنید که چرا ما میگیم احمد بن ابی عبدالله نیست و احمد بن عبدالله برقی است؟ وجه غلط بودنش را مراجعه کنید، **الی أن اجتمعت مع ابی جعفر احمد بن ابی عبدالله البرقی و محمد بن جعفر المؤدّب** ، محمد بن جعفر المودّب هم ابن بطه صاحب فهرست معروف هست، **فجاریتما ماجری لی مع ابی جعفر ، جعفر بن امیذ وار فقالا لی ولا ردّ علیک بل هما اثنی عشر إخوه** اینها گفتن که با این محمد بن امیذ وار با آن داستانی که پیش آمد حالا، فقالا لی ولاردّ علیک یعنی محمد بن امیذوار بر تو ردّ نکرد ، در داستان قبلی هیچ صحبت از حسن بن حمزه نبود ، مرادم این است که امیذوار میگه شیخ به من نگاه کرد که حسن بن علی ثم او مع بیده الیّ هکذا، یعنی دو برادر حمران و زراره ، **وقدّر انّهما أخوان فقط**، حسن بن حمزه آنجا کاره ای نبود ، فقط تماشاچی بود ،اینکه میگه لاردّ علیک ، این نمیدانم لاردّ علیه باید باشد که ابی جعفر بن امیذ وار کأنّ بر ناصر کبیبر ردّ نکرد، آن که گفت دو تا برادر بودن نشست تماشا کرد و آن حرف را زد، نمیدانم لاردّ علیک یعنی چی؟ بگذریم ، بل هما اثنی عشر إخوه ، دوازده تا برادر بودند ،**فکنت علی هذا دهراً الی أن اجتمعت مع ابی العباس بن عقده سنة ثمان و عشرین و ثلاث مأه و جری بینی و بینه ما تقدّم ذکره ، فقال لی یا ابا محمد هم ستة عشر إخوه و سمّاهم ستة عشر** شانزده یا هفده تا برادر بودن، **قال ابو محمد الشّکّ منیّ** خوب ببیننید از این عبارت استفاده میشود که گویا شخصی بوده وارد بوده میدانسته دوازده تا برادر هستند و امثال ، کسی بوده که مثلا توقع نداشته ابو جعفر امیذوار مطالب را نداند و امثال اینها، میگه یک کسی هست که یک عالم رجالی و وارد به اینجور چیزها بوده و این هم مویّد این هست که باید ، کسی هست که در نامهای راویان به خصوص کار کرده بوده است ، میدانسته برادرهای زراره 12 نفر هستند ، مثل خود ابن مؤدّب که محدثی بوده رجالی ، این هم کأنّ در این شاخه بوده است، علی ایّ تقدیر نکته ای که در این نقل هم است آن این است که کیگه رفتم پیش ابن عقده، ابن عقده نسبت به برقی واردتر بوده میگه شانزده هفده تا، این احمد بن عبدالله با ابن عقده معاصر هستند ، اگر این رجال برقی را برای عبدالله برقی بدانیم با ابن عقده ای که منبع این قسمت رجال شیخ هم ابن عقده هست معاصر میشود و ابن عقده هم مسلّط تر بوده ، اینش مسلم است ، در تسلطش در علم رجال قابل مقاسیه با معاصرینشون نبوده ، پس اینکه ما قول رجال برقی را ترجیح بدهیم بخاطر تقدم طبقه ، اولا تقدم طبقه ممکن است بگیم نداشتند، اینها در یک طبقه بودن که کتاب مثلاً برای محمد بن عبدالله برقی هست ، نسبت به ابن عقده ای که منبع رجال شیخ هست اینها در یک طبقه بودند و ابن عقده منهای تقدم طبقه از جهت رجال مسلط تر بوده است، البته یک نکته ای اینجا وجود دارد ، من احتمال این مطلب را میدهم که کتاب رجال برقی اصلش برای احمد بن محمد بن خالد برقیِ جدّ باشد پدر بزرگ همین احمد بن عبدالله باشد ، این قسمتهای اخیرش را نوه اضافه کرده باشد و از افزوده های او باشد ، یکی دوتا نکته وجود دارد که موید این مطلب هست که اینها از افزوده ها هست ، یکی اینکه در باب اصحاب ابی جعفر ثانی و باب اصحاب الهادی و اصحاب العسگری یک تفاوتهای منش با بابهای قبلی وجود دارد ، در باب اصحاب ابی جعفر ثانی ، در این باب دو قسمت کرده است ، باب ابو عبدالله محمد بن خالد برقی را حالا بیارم مطلبش را، سه قسمت کرده این باب را ، من ادرکه من اصحاب ابی الحسن الاوّل ، این یک قسمت، و من اصحاب ابی الحسن الرضا علیه السلام، قسمت سوم من اصحاب ابی جعفر الثانی علیه السلام ،که مثل سایر ابواب کتاب که چند قسمتی هست در این سه قسمت تکراریّات زیاد شده است به طور طبیعی مراد از **من ادرکه من اصحاب ابی الحسن الاول و من اصحاب ابی الحسن الرضا** ، یعنی کسانی که امام کاظم را درک نکردند و فقط امام رضا را درک کردن ، همچنین آن اصحاب ابی جعفر ثانی هم این هست که کسانی که امام کاظم و امام رضا را درک نکردند فقط از اصحاب ابی جعفر ثانی است، در بقیه ابواب هم همینجور هست ، مراد از این تقسیم بندیِ درون بابی این هست، ولی اینجا اولا ابو عبدالله محمد بن خالد برقی قمی را هم در من عدّکم من اصحاب ابی الحسن اول آورده است هم در اصحاب ابی الحسن الرضا آورده است، بین اصحاب ابی الحسن الرضا چند نفر هستند که تکرار شدند، در قسمت بعدیش هم آمده است یکی حسن و حسین ابنا سعید بن حمّاد ، یکی اسحاق بن ابراهیم حزینی ، یکی ابراهیم بن محمد حمدانی ، یکی محمد بن سنان ، شش تا روی هم رفته تکرار زیادی است، اصحاب ابی جعفر ثانی خیلی باب مفصّلی نیست ، این مقدار تکرار به نظر میرسد که این را راوی بعدی اضافه کرده ، توجه نکرده به سبک کلّیِ کتاب رجال برقی و درست متوجه نحوه سبک نشده این اضافات را دارد، نکتهء دوم اینکه از باب اصحاب ابی الحسن الثالث و اصحاب ابی محمد الحسن بن علی دیگه آن ترتیبها اصلاً به هم خورد ، در آنها دیگه ترتیب های درون بابی نیست، تمام نامها پشت سر هم آمده و من حدس میزنم کتاب ناقص بوده تا اصحاب ابی جعفر ثانی نوشته شده بوده آنهم به صورت ناقص ، نوه اش آمده اینها را کامل کرده است ، در باب اصحاب ابی جعفر ثانی علیه السلام در آن قسمت کسی را ترجمه کرده ، عبدالله بن سنان من اصحاب الرضا علیه السلام ، اگه از اصحاب امام رضا هست دیگه نباید در آن قسمت بیاد ، باید برود در آن قسم اصحاب ابی الحسن الرضا علیه السلام ، به نظرم میرسد این کتاب تا اصحاب ابی جعفر ثانی برای برقی بوده ، بعد از آن را اضافه کرده و عمدهء نکاتی که به آن استدلال شده ، حتی کل اصحاب ابی جعفر ثانی هم احتمال میدهم که شخص دیگه ای اضافه کرده باشد ، تمام استدلالات از اصحاب ابی جعفر ثانی به بعد است ، استدال کتاب سعد عرض کردم استدلال مهمی نیست ، آن برای اصحاب امام رضاست آن استدلال خیلی مهمی نیست، ولی عمده اش برای آن اصحاب ابی جعفر ثانی به بعد است ، این احتمال را میدهم که نوه آمده کتاب جدّ را تکمیل کرده است ، این کتاب وقایع السنین و الأعوام خاتون آبادی هست این کتاب را چندین نفر از نوه ها و پسرش بعد نوه اش بعد همینجور تکمیل کردن قاطی شده ، حاج آقا در بعضی چیزهاشون این مطلب را اشاره میکنند ، نمیدانم مصحح این مطلب را روشن ذکر کرده یا نکرده ؟ ولی کاملا مشخص است این کتاب افزوده هایی دارد که بعد از فوت مؤلف اضافه شده است ،خوب مشخص است اینها برای زمانهای متأخّر است ،بنابراین اگه این مطلب را ثابت بشود ، این اشکالی که ما مطرح میکنیم که این کتاب برای احمد بن محمد بن خالد برقی نیست، برای نوه است ، نوه با ابن عقده در یک طبقه هستند، این اشکال برطرف میشود، چون قسمتهای اصحاب الصادق مورد نظر ما است و اصحاب الصادق علی القاعده باید برای همان احمد بن محمد بن خالد برقی باشد که خوب آن طبقه اش مقدم است بر طبقهء ابن عقده ، فقط همان اشکال قبلی باقی میماند که مجرد تقدم و تأخر طبقه کافی نیست برای اینکه ما او را ترجیح قرار بدهیم ، ابن عقده خیلی از برقی مسلط تر بوده ، رجالی تر بوده و تسلطش به رجال از احمد برقی اگر نگیم قویتر بوده هیچ کم نداشت، البته احمد برقی هم خودش یک رجالیِ قابل توجهی از کتابهاش ، کتابهایی بوده تو کتب تاریخ و مورخ و امثال اینها بوده است، اگر نگیم ابن عقده از برقی مسلط تر بوده به هر حال کمتر از او هم نبوده ، این تا این قسمت بحث(ابن عقده هم به هر حال به عنوان یک عالم برجسته و .. اینها، حالا یک نکته ای را ضمیمه بکنم ، آن این است که من تصور میکنم که یک مقداری رجال برقی را نگاه میکردم این رجال برقی را اینجور نیست که اسناد را گرفته باشد پیش چشمش همینجوری لیست برداری کرده باشد ، یک مقداری به حافظه اعتماد شده، من ترتیب عناوین را نگاه میکردم احساسم این است که از مثلا باب اصحاب الصادق را نگاه میکردم ترتیبش را نگاه میکردم ببینم اینها ترتیبها را چجوری تهیه کرده است نگاه میکردم میدیدم مثلا اصحاب الصادق با ب اصحاب ابی عبدالله را که شروع میکند، خوب ابتدا دو سه نفری هستند که افرادی هستند که ، مثلا محمد نامها یکسری محمد پشت سر هم است ،افراد زیادی محمد نام دارد ، بعد احمد بعد حمید بعد حمّاد ،من فکر میکنم محمد را که مینوشته ذهنش رفته روی احمد نامها ، احمد نامهای اصحاب الصادقی که در ذهن داشته نوشته، بعد احمد که شبیه حمید بوده رفته روی حمید ، حمید شبیه حماد بوده رفته روی حماد ، نه به طور کامل ، بعدا هم نامهای دیگه ای که داشته بعدا آورده، یا مثلا بعد رفته عبدالله بعد از آن رفته عبیدالله بعد عبّاد ، بعد عبدالرحمن ، عبدالرحیم ، عبدالملک ، عبدالاعلی ، عبدالرزاق ، عبدالحمید ، عبدالکریم ، عبدالعزیز، عبدالسلام ، عبدالخالق ، عبدالوهّاب و امثال اینها، باب بندی نکرده است، ولی عبدالله ها را که داشته مینوشته هر مقدار عبدالله آن موقع ذهنش بوده نوشته است ، بعد از این هم عبدالله دارد ، یا مثلا علی را ذکر کرده بعد از علی رفته علا بعد رفته معلّا یعنی از هر اسمس اسم مشابه دیگه ای که به ذهنش خطور کرده آورده ، هرچندتایی که ، بعد مثلا حسن است ، بعد از حسن رفته حسین بعد رفته حسّان ، آدم بعدش ادریس بعد نوح بعد صالح بعد ابراهیم بعد اسماعیل ،اسحاق ، یعقوب، اسرائیل، یوسف ، شعیب ، ایّوب ، یونس ، موسی ، هارون ، عیسی، زکریّا ، یحیی ، خالد ، (خیلی وقتها یحیی ها خالد نام بودن خالدها یحیی نام بودن ، نمیدانم ارتباطشون چی است، ) بعد مخلّد ،مخلّدبن یزید ، ، به این که رسید رفت روی یزید ، اینها ترتیب طبعی است، به نه نظر میرسد که از ذهن که اینجوری چیز میکرده ، بعد ابو خالد است ، یزید ها غالباً مکنّی به ابو خالد بودن رفته روی ابو خالد بعد زیاد ، یزید و زیاد شبیه هم هستند، بعد از زیاد ، زید ، همینجور، ترتیبهاش را شما ببینید ، مثلا سلیمان بعد از او سالم ،مسلم ، سلمه ، همینجور ، این نحوه ترتیب به نظرم میرسد اینها بر اساس ذهنش بوده که چقدر ذهنش از این اصحاب ائمه وجود دارد، از این جهت ابن عقده به مراتب چون یک حافظ ویژه ای بوده ، حفظ ابن عقده ضرب المثل بوده است،از لحاظ حافظه، صد هزار روایت را با سند حفظ بوده است، 150 هزارتا بی سند حفظ بوده، چیزهای عجیب غریبی در شرح حالش درمورد حافظهء ابن عقده ذکر کردن، از این جهت هم این ترجیح دارد که نقلیات ابن عقده بر نقلیّات او ترجیح دارد به خاطر حفظ عجیب غریبی که ابن عقده داشته است ،حالا اینها نکات کلّی ، پس بنابراین وجهی که مرحوم آقای خویی ذکر کردن با آن وجه ، هر دو قسمت استدلال ایشون استدلال نا تمامی است، در استدلال ایشان یک نکته ای وجود داشت، آن این بود که در رجال شیخ طوسی ، ابی خالد یزید قماط ذکر نشده است، این استدلال یک اشکالی وجود دارد آن اینکه با عنوان یزید ابو خالد قماط ذکر نشده است ولی ابو خالد قماط ما داریم در رجال شیخ در باب کنی ابو خالد قماط ذکر شده حالا باید ببینیم ابو خالد قماط کی هست، ممکن است ما بگیم این ابو خالد قماط همان یزید است، این را حال من اجمالا عرض بکنم ، چند نفر به عنوان ابو خالد قماط ذکر شدن، یکی کنکر ابو خالد قماط که در کتاب رجال شیخ در باب کنکر، در فهرست هم در ذیل عنوان ابو خالد قماط گفته **له کتابٌ و قال ابن عقده اسمه کنکر** صفحه 522 رقم 830 ،آن رجال شیخ هم کنکر ابو خالد قماط هم ظاهرا از رجال ابن عقده گرفته شده ،آن جاهاش جایی هست که تناسب دارد، اصلا در فهرست تصریح به اسم ابن عقده کرده در رجال هم آن بحث ترتیبی و آنها یی که عرض میکردم آن هم این مطلب هست ، ولی صاحب کتاب قاموس الرجال مطلب درستی دارد ، میگه که ابو خالد کابلی اسمش کنکر بوده است ، این که دو نفر ابو خالد نام اسمش کنکر باشد بسیار مستبعد است ، کنکر یک اسم بسیار نادری است ، اصلا شاید نفر دوم نداشته باشد کنکر نام، ما میگیم هر دو کنکر ها مکنّی به ابو خالد باشند این فی غایة البعد است ، علی القاعده باید اینجا اشتباهی رخ داده باشد و همان ابو خالد کابلی را با ابو خالد قماط ابن عقده قاطی کرده و به ذهنش اکتفا کرده است ، بنابراین ثابت نیست که کنکر ابو خالد قماط درست نیست ،همانطور که صاحب قاموس الرجال اشاره فرمودند، این یکی. یکی ابو خالد صالح القماط است ، این در رجال کشی وارد شده است صفحه 389 حدیث 731 یک روایتی را نقل میکند در مورد عبدالله بن میمون قدّاح هست و میگه ما پنج نفر **انتم نورٌ فی الارض** اینها سندش این است **بسنده عن صفوان بن یحیی عن ابی خالد صالح القماط عن عبدالله بن میمون عن ابی جعفر علیه** السلام ولیکن همین روایت را در صفحه 245 رقم 452 همین روایت را با همین سند آورده ولی به جای ابی خالد صالح القماط فقط ابی خالد خالی است، میگه صفوان بن یحیی عن ابی خالد عن عبدالله بن میمون امثال اینها، من احتمال زیاد میدهم که اینجا اصل عبارت عن ابی خالد القماط بوده ، خالد تحریف شده به صالح، بین صالح و خالد در نگارش یک شباهتهایی دیده میشود ، بعد بین نسخهء صحیح که نسخه خالد باشد و نسخه غلط که صالح باشد جمع در نسخه شده ، یکی از موارد شایع در تحریفات نسخ جمع بین نسخهء صحیح و نسخهء محرّف هست، در حاشیهء خالد مینوشتند صالح به عنوان نسخه بدل ، ناسخ بعدی خیال میکرده که از مدح افتاده که در حاشیه رفته است ، جمع بین اینها میکرده بین ابی صالح و خالد قاطی میشود این میشده ، بنابراین این مورد هم به عنوان ابی خالد صالح القماط هم نداریم ، نسخه بدل را خیال میکرده که سقط است داخل در متن کرده است ، خیال میکرده سقط را نوشته است، در حالی که نسخه بدل هست ، به تعبیر دیگه یک اصطلاح در علم درایه استنساخ نسخه برداری هست ، یک چیز را میگن نسخه ، یک چیز را میگن نسخه بدل ، نسخه یعنی عبارتی که در بعضی از نسخ هست در بعضی از نسخ نیست، نسخه بدل یعنی به جای این عبارت یک عبارت دیگه هست، در قدیم کلمهء (خ) را گاهی اوقات به جای نسخه بدل به کار میبرند ، گاهی اوقات به جای نسخه به کار میبردند ،ممکن است یک جهتی هم که منشأ خلط بوده مثلا در حاشیه نوشته بوده خالد صالح خ ، خ ، را خیال کرده رمز نسخه هست درحالی که رمز نسخه بدل بوده ، یعنی در بعضی از نسخ به جای صالح ، خالد است، نه اینکه نسخه یعنی در بعضی از نسخ افزودن عبارت صالح به عنوان افزوده وجود دارد، به هر حال جمع بین نسخه بدل و نسخهء صحیح خیلی زیاد است در تحریفات، این هم دوتا ، سومین شخصی که به نام ابی خالد قماط هست ، **خالد بن یزید یکنی ابا خالد القماط** ، که در اواخر ابا خاء اصحاب الصادق است ، دررجال شیخ صفحه 201 رقم 2557 که رقم 72 باب است ، این را اگر کسی مراجعه کند با رجال برقی متوجه میشود که عناوین این قطعه از رجال برقی گرفته شده است، از عنوان خالد العاقولی تا این خالد بن یزید یکنی ابا خالد القماط به نظر میرسد برای رجال برقی هست، فقط یک نکته اینجا وجود دارد ،آن این است که در رجال برقی دوتا عنوان پشت سر هم هست، یکی مخلّدبن یزید النیسابوری ، بعدش دارد یزید ابو خالد القماط کوفیٌّ، من فکر میکنم این مخلّد بن یزید نیسابوری در نسخهء ایشون به جای یزید ، خالد بن یزید ، بوده است، و از این یزید به آن یزید هم پرش نسخه بوده است، عبارت ایشون این بوده است، خالد بن یزید ابو خالد القماط ، یعنی اگر آن مخلّد بشود خالد و از آن یزید هم به آن یزید پرش بشود ، دقیقاً عنوان خالد بن یزید ابو خالد القماط سبز میشود، و من تصوّرم این هست که اینجا رجال شیخ از نسخهء مغلوطه و محرّف رجال برقی این مطلب را استخراج کرده است، و اصلا ما کسی به نا م خالد بن یزید یکنّی ابا خالد القماط چیز نداشته باشد، اصلا اینکه یک نفر مکنّای به اسم خالد ابا خالد خیلی غریب است ، بعضی اسمها بوده مثل محمد ، این اسمها گاهی اوقات بچه شون هم محمد میگذاشتند ، یا علی ، محمد بن علی، محمد بن محمد بن محمد ، ما داریم بعضی افراد ، ما داریم اینطوری ، ولی کسی اسم خودش خالد باشد اسم بچه اش را هم خالد بگذارد ، خالد بن خالد خیلی اسم غریبی است ، یا کسی اسمش خالد باشد کنیه اش هم ابو خالد باشد ، خیلی غریب است، (به خاطر تبرک به اسم پیامبر اسم فرزندشون را محمد میگذاشتند، ولو اسم خودشون هم محمد باشد یا علی ، اینها اسمهای متبرکی بوده که به آنها تبرک جسته میشده ولی خالد الان در روایتها ما جزء اسمهای مکروهه است ، چون خالد اسم خداست مبغوض هست که اسم شخص خالد گذاشته بشود، اینها اسمهای اختصاصی خداوند است، و جزء ابغض الاشیاء است، حالا بعضی جاها به اینجور سنتها اعتنا نمیشده است، خالد میگذاشتند، ولی اینکه اسم خودش خالد باشد اسم بچه اش هم خالد بگذارد ، خالد خاصی نبوده که به آن تبرک جسته بشود به عنوان خالد خیلی مستبعد است که کسی اسم خودش خالد باشد کنیه اش هم ابو خالد باشد ، (کنیه را گاهی اوقات قبل از ولادت میگذاشتند ولی به این عنوان میگذاشتند که انشاءالله بچه دار بشود ، بچه اش به اسم این کنیه باشد، این امر خیلی غریبی است ، اصلا عنوان خالد بن یزید یکنی ابا خالد القماط فی نفسه بسیار عنوان غریبی است، این است که به نظر میرسد که نکتهء صحیح همین هست که ، این نکته ء کلی را عرض بکنم ، در اینجا عنوانهای غریبی که هیچ جای دیگه هم وجود خارجی ندارد ، خالد بن یزید یکنیّ ابا خالد القماط اصلا در هیچ سندی وارد نشده است در هیچ کتاب رجالی وارد نشده است تنها در رجال شیخ در این قسمت وارد شده ، همین فی نفسه چیزی هست که قابل اعتماد نیست ، مواردی که عنوان غریب است، اگر حتی آن شواهدی که ماذکر میکردیم که از رجال برقی گرفته شدن هم نبود ، همین این اصلا قابل اعتماد نبود به رجال شیخ ، فکیف که این شواهدی که عرض میکنیم برای تحریف بودن و محرف شدن عبارت وجود دارد که آن هم مطلب را واضح تر میکند، ،الان یادم نیست غیر از دوتا ابو خالد قماط که گفتیم نفر پنجمی هم انگار بود الان یادم رفته، به نظرم در تنقیح المقال در مورد ابو خالد قماط میگه پنج نفر بود ،یک نفر پنجم هم ذکر کرده بود الان یادم نیست،یک نفر دیگه هم در رجال ابن داود هست، در رجال ابن داود میگه ابو خالد القماط هو خالد بن زید بن سعد ، اینجا به نظر میرسد در رجال ابن داود هم عبارت محرف است ،در رجال علامه که ظاهرا رجال ابن داود ناظر به او هست اینجوری دارد میگه **ابو خالد القماط اسمه یزید** در باب کناس ، میگه ابو خالد قماط اسمش یزید است ، ابو سعید القماط هو خالد بن سعید ، من فکر میکنم در این عبارت ابو خالد القماط اسمه یزید قاطی شده باشد ، ابو خالد القماط هو خالد بن زید بن سعد ، ما همچین چیزی نداریم خالد بن زید بن سعد امثال اینها، این به نظرم رجال ابن داود یک مقدار عناوین رجال علامه اینجا قاطی شده باشد ، اگه نفر 5 هم این باشد وضعیّتش این است، ، علی ایّ تقدیر ما کسی ابو خالد قماط غیر از یزید نداریم ، پس بنابراین این مطلبی که آقای خویی میفرمودند که رجال شیخ به یزید ابو خالد قماط را عنوان نکرده است ،آن مطلب هم درست نیست، بگید حالا اینجوری تعبیر بکنید ، به عنوان یزید عنوان نکرده است حالا آن دیگه خیلی استدلال را ضعیفتر میکند،پس بنابراین از این جهت هم استدلال ایراد دارد ، عمدهء قضیه این است که ما ببینیم قرائن اتحاد ابو خالد قماط چیست؟ با قرائن اتحاد یزید کناسی چیست؟ اینها را با همدیگه باید مقایسه کنیم، ببینیم مجموعاً میتوانیم استفاده کنیم که اینها متحدند یا مختلفند؟ که عرض کردم قرائن مرحوم آقای خویی به فرض تمامیّت فوقش این است که یک قرینه است ، باید مجموع قرائن مقام را باهمدیگه سنجید و ببینیم مجموعا چه نتیجه گیریی میکنیم ، من یک نکتهء کلی عرض بکنم یک مقداری ولو بحث کش پیدا میکند در همه بحثها نمیخواهیم انقدر طول بدهیم ، یکسری مبانی مهمی اینها هست که اگر اینها تنقیح نشود در بحثهای مختلف رجالی با مشکل انسان مواجه میشود سعی میکنم بعضی وقتها بحثها را یک مقداری بسط بدهم در ضمنش تمام مبانی بررسی بشود در بحثهای دیگه آن وقت هست که دیگه علی المبنا و به سرعت بحث را بگذرانیم که دیگه انقدر نیاز به طول نداشته باشد .